

A Comparative Analysis of Government Theory In the Thought of Mullah Ahmad Naraghi and Kashfi¹

Sadegh Karimi¹, Sayyid Ali Reza Abtahi², Abdolwahab Forati³

1. PhD. Student, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. karimi1351@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran (Corresponding Author). abtahi1342@yahoo.com
3. Associate Professor, Policy Group, Institute of Islamic Culture and Thought; Member of the Association for Political Studies, Qom, Iran. Forati129@yahoo.com

Abstract

The purpose of the present study is an analytical comparison of the theory of government in the political thought of Mullah Ahmad Naraghi - as a jurist - and Seyyed Jafar Kashfi - as a mystic and philosopher - in the Qajar period. Comparative and descriptive-analytical methods have been used to analyze these two views. Hence, the most important question is, what are the similarities and differences between the two thinkers regarding Islamic government? A comparison of Naraghi's and Kashfi's views showed how much their worldview significantly affected their government approach during the absence. Kashfi had a non-jurisprudential worldview and sought to connect the Islamic ruler with the levels of reason. He adds to the ruling attributes that had neither a narrative nor a Qur'anic documentary; Rather, he came to such an idea based on his mystical experiences. Naraghi issued sentences based on evidence, based on which he arrived at a theory of politics. The rigorous results of the discovery worked, and he was able to accept the distinction between science/saif or sharia/custom as the thought of some thinkers of the constitutional age and to create distinct domains between sharia - prescribed - and custom - non-prescribed.

Keywords: government, current ruler, custom and sharia, government theory, Mullah Ahmad Naraghi, Seyed Jafar Kashfi.

1. The present study extracted from: Ph.D. thesis, Sadegh Karimi, Entitled: A Comparative Study of the Role and Position of the Leader in the Ideas of Seyyed Jafar Kashfi and Mullah Ahmad Naraghi, presented at the Islamic Azad University, Najafabad Branch.

Received: 2020-03-03 ; Revision: 2021-10-12 ; Accepted: 2021-12-16

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



تحلیلی مقایسه‌ای از نظریه حکومت در اندیشه ملااحمد نراقی و کشفی^۱

صادق کریمی^۱، سید علیرضا ابطحی^۲، عبدالوهاب فراتی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. karimi1351@gmail.com
۲. استادیار، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول). abtahi1342@yahoo.com
۳. دانشیار، گروه سیاست، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران. Forati129@yahoo.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر مقایسه‌ای تحلیلی از نظریه حکومت در اندیشه سیاسی ملااحمد نراقی - به عنوان فقیه - و سید جعفر کشفی - به عنوان عارف و حکیم - در دوره قاجار است. جهت تحلیل این دو نگاه، از روش مقایسه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. از این رو، مهم‌ترین سوال آن است که تشابهات و تمایزات آن دو متفکر در باب حکومت اسلامی چیست؟ مقایسه دیدگاه نراقی و کشفی نشان داد که جهان‌بینی آنان به چه میزان در رویکردشان به حکومت در عصر غیبت تأثیر بسزایی داشته است. کشفی جهان‌بینی غیر فقهی داشت و در پی اتصال حاکم اسلامی با مراتب عقل بود. در واقع او افزوده‌ای بر صفات حاکم می‌نهاد که نه مستند روایی داشت و نه مستند قرآنی؛ بلکه بیشتر براساس تجربه‌های عرفانی‌اش به چنین ایده‌ای رسیده بود. نراقی برحسب ظواهر ادله فتوی می‌داد و براساس آنها به نظریه‌ای در باب سیاست می‌رسید. نتایج سخت‌گیرانه کشفی کارگر شد و توانست تفکیک میان علم/سیف یا شرع/عرف را به عنوان اندیشه برخی از متفکرین عصر مشروطه بقبولاند و حوزه‌های متمایزی میان شرع - منصوصات - و عرف - غیر منصوصات - بوجود آورد.

واژه‌های کلیدی: حکومت، حاکم جائر، عرف و شرع، نظریه حکومت، ملااحمد نراقی، سید جعفر کشفی.

۱. پژوهش حاضر مستخرج از: رساله دکتری، صادق کریمی، با عنوان: بررسی تطبیقی نقش و جایگاه حاکم در اندیشه‌های سید جعفر کشفی و ملا احمد نراقی، ارائه شده در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد است.

کریمی، صادق؛ ابطحی، سید علیرضا (۱۴۰۰). تحلیلی مقایسه‌ای از نظریه حکومت در اندیشه ملااحمد نراقی و کشفی. *سیاست متعالیه*، ۹(۳۵):

ص ۹۷-۱۱۲. DOI: 10.22034/sm.2022.119986.1495

تاریخ ارسال: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵

۱. مقدمه

تأسیس حکومت اسلامی در غیاب امام زمان(ع)، به یکی از چالش‌های نظری و علمی میان متفکرین اسلامی مبدل شده است. ضرورت تأسیس حکومت اسلامی، امکان شکل‌گیری، مشروعیت و ماهیت حکومت اسلامی و نیز مختصات حاکم اسلامی از جمله مباحث بنیادین فقه و حکمت اسلامی می‌باشند که فقیهان و حکمای امامیه، بویژه در دوره قاجار در مورد آن به بحث و بررسی متعددی پرداخته‌اند. مروری بر آثار ملا احمد نراقی^۱ (۱۱۸۶-۱۲۴۵ق) و سید جعفر کشفی^۲ (۱۱۹۱-۱۲۶۷ق) نشان می‌دهد که آنان در پاره‌ای از اندیشه‌های خود، انگاره‌های یکسانی دارند. برای هر دوی آنان آنچه مهم بود، آن بود که چه کسی بر رأس هرم قدرت حکمرانی کند؟ از نظر هر دو، به هنگام حضور مبارک امام معصوم(ع)، او تنها کسی است که صلاحیت حکمرانی دارد. اما در شرایطی که امام(ع) حضور ندارد، تکلیف مومنان چیست؟ آیا حکومت به تعطیلی می‌رود؟ یا اینکه بر عهده دیگران است که وظیفه بر زمین مانده او را برداشته و حکومتی به نیابت از او بنا کنند؟ هم نراقی و هم کشفی، از ایده بی‌حکومتی، در هراس هستند و فقدان آن را با هرج و مرج یکی می‌انگارند. در واقع، آنان در دوران هرج و مرج و ضرورت حکومت، دومی را بر اولی ترجیح، و گزینه سومی در اختیار ندارند. از این‌رو، تأسیس حکومت، امری است عقلی که حضور و غیاب امام(ع) در آن تأثیر ندارد و باید در هر شرایطی بنا گردد. اما آنچه در اینجا نیز مورد توجه قرار می‌گیرد، آن است که چه کسی صلاحیت دارد در غیاب آن امام، دولتی مشروع بنا کند؟ پاسخ بدوی آن دو عالم، به این سؤال یکسان است و اجمالاً هر دوی آنان بر نیابت فقیهان جامع‌الشرایط تأکید می‌کنند. فقیه، نخستین نامزد آنان در اقامه حکومت است.

اما آنچه در نگاه کشفی و نراقی به حکومت فقیه تمایز می‌گذارد، صفاتی است که برای فقیه لازم شمرده‌اند. نراقی در بیان این صفات، به ادله لفظیه رجوع می‌کند و صفت دیگری مطالبه نمی‌کند. به همین

۱. ملا احمد نراقی از شاگردان کاشف الغطاء، شیخ مرتضی انصاری و بحرالعلوم به‌شمار می‌رود (فیرحی، ۱۳۸۱: ص ۷۶؛ دوانی، ۱۳۸۱: ج ۹، ص ۳۲۲). بعد از تحصیلات به نراق بازگشت، در حالی که به مقام مرجعیت رسیده بود (الگار، ۱۳۵۹: ص ۸۰-۷۹).

۲. سید جعفر دارابی در سال ۱۲۱۱ق رهسپار نجف شد و در درس سید محمد مهدی بحرالعلوم شرکت کرد. کشفی در سال ۱۲۳۲ق برای همیشه عراق را ترک کرد و به ایران بازگشت (زارعی، ۱۳۸۴: ص ۴۰) و به درخواست حسام السلطنه راهی بروجرد شد و تا آخر عمر آنجا ماند (فراستی، ۱۳۷۸: ص ۲۴).

دلیل نیز بسیاری از فقهای معاصرش را نامزد چنین منصبی می‌داند. این در حالی است که کشفی شروط آمده در ادله لفظی را کافی نمی‌داند و بر نیابت فقیهان، سخت‌گیری می‌کند. همین دلیل کافی بود تا کشفی از اهلیت فقهای معاصرش دست کشد و به نظریه نیابت دوگانه روی آورد. تفکیکی که بعدها در انقلاب مشروطه به تمایز عرفیات از شرعیات تعبیر شد. در این تفکیک، سلطان بر امور عرفی و فقیهان بر امور شرعی اقتدار داشتند. آنچه در این تفکیک مهم بود، آن بود که سلطان در تحلیل کشفی، واجد مشروعیتی در عرض نیابت عامه فقیهان دارا بود. فراروی کشفی از نظریه ولایت فقیه، طی نیم قرن پس از مرگش نتیجه داد و عملاً دست مشروطه‌خواهان در پذیرش حاکمیت دوگانه را باز نمود. این در حالی بود که نراقی به صورت گسترده از ایده ولایت فقیه دفاع کرد و تأثیر زیادی بر اندیشه سیاسی شیعه در دوره معاصر نهاد. به گونه‌ای که بعدها، نظریه‌اش، نظریه رسمی جمهوری اسلامی ایران شد. این نشان می‌دهد که بررسی اندیشه این دو عالم در مطلع دوره معاصر ایران اهمیت دارد. پژوهش حاضر با روش مقایسه‌ای و گردآوری کتابخانه‌ای و اسنادی- نسخ خطی-، نظریه دولت در اندیشه آن دو متفکر را مورد بررسی قرار داده است.

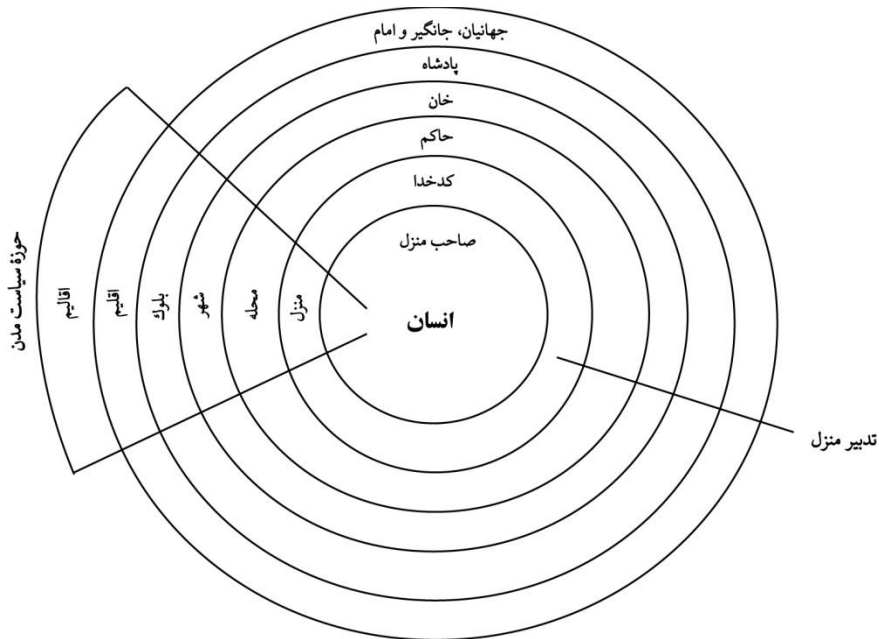
۲. روش پژوهش

منظور از روش مقایسه‌ای^۱ که پایه مطالعه نظریه دولت در اندیشه سیاسی کشفی و نراقی در این پژوهش است ما را به اطلاعات ارزشمندی درباره مبانی عام، ویژگی‌ها، شکل و دامنه عملکرد یک نظریه، در مقایسه با نظریه‌های دیگر رهنمون می‌سازد. درست به همین دلیل در پژوهش حاضر نیز به الگوی تحلیل مقایسه‌ای تمسک شده است. این رهیافت نه تنها در قلمرو بررسی‌های مفهومی امر منطقی می‌نماید، بلکه ارزش عملی نیز دارد، زیرا آگاهی ما درباره مختصات نظریه‌ها بیشتر باشد، بهتر می‌توانیم درباره کارایی یا ناکارایی یک نظریه یا بخش‌هایی از آن استدلال کنیم. با این حال، روش‌های مقایسه‌ای متنوع بوده و در حوزه‌های جامعه‌شناسی و اندیشه سیاسی از مدل‌های مختلفی پیروی می‌شود. مدل مقایسه در پژوهش حاضر همان دوگانه تشابهات و تمایزات در بخش‌های مختلف نظریه است که اولی به عنوان مبانی عام حکومت و دومی تحت عنوان تمایزات عام و خاص مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۳. تشابهات؛ مبانی عام حکومت

۳-۱. ضرورت تأسیس حکومت

بی‌تردید همه عالمانی که در تمدن اسلامی از حکومت سخن گفته‌اند، بر ضرورت آن استدلال‌ات بسیاری اقامه کرده‌اند. از نظر کشفی، مدنی الطبع بودن انسان ویژگی مهمی است که از زمان هبوط آدم (ع) بر زمین، او را به تشکیل انواع هیأت‌های اجتماعی‌ه کشانده است. منزل، محله، شهر، بلوک، اقلیم و اقالیم، گونه‌هایی از اجتماع آدمیان هستند که به طور ناخواسته و غیراکتسابی به آن تن داده‌اند. در واقع به دیده کشفی، هدف از آفرینش انسان، تنها در سایه مکث او در دار معیشت و زیستن در میان جمع دیگران محقق می‌گردد.



شکل ۱- هیأت‌های اجتماعی و سلسله مراتب قدرت از دیدگاه کشفی

از منظر کشفی، با تشکیل چنین اجتماعی‌ه حکومت نیز ظهور می‌کند و در قالب ناظر و مدبر به تأدیب و تدبیر می‌پردازد. کلخدا، حاکم، خان و پادشاه گونه‌هایی از حکومت هستند که در مراتب مختلف بر مردم حکم می‌رانند (فراتی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۸). از نظر کشفی اگر میل به جمع خصیصه آدمی نمی‌بود،

الزامات دیگری او را وادار به تشکیل انواع اجتماعات از جمله حکومت می‌ساخت؛ چرا که بنی آدم انسان در عقول و مقاصد خویش نابرابرند و هر کس به دنبال منافع و مقاصد خویش است. این ویژگی‌ها در کنار طبیعیات و نیروهای شرّ آدمی، او را به وضعیت نابسامانی می‌کشاند. در چنین فرضی که اجتماع آدمیان فاقد حکومت باشد، خشونت و تعدّی انسان‌ها به یکدیگر، آنان را مثل درندگان خشکی و ماهیان دریا می‌درد و هرج و مرج و بی‌ثباتی، نظام اجتماعی آدمیان را مختل می‌گرداند. پس، بالضروره باید نوعی از تدبیر باشد که هر کس را در منزلت خود قرار دهد و به حق خویش راضی گرداند و دست تعدّی او را از حقوق و مراتب دیگران کوتاه سازد (کشفی دارابی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۰۶). نراقی نیز همانند کشفی تشکیل اجتماع و حکومت را به خاطر مدنی‌الطبع بودن آدمی می‌داند. به اعتقاد نراقی، چون انسان‌ها در نهاد خود طبایع متضادی دارند و تفاوت آراء و گرایش‌های این طبایع، مملکت تن را پیوسته به میدان تنازع تبدیل می‌کند و وجود چنین عناصری به انسان اجازه نمی‌دهد به حیات اجتماعی خود تداوم بخشد، بلکه نیازمند حکومت است. وانگهی چون انسان‌ها ترکیبی از اوصاف خیر و شرّ می‌باشند، خواسته‌های آنها با یکدیگر متفاوت بوده، منافع محدود، آنها را به کشمکش و مشاجره دائمی می‌کشاند. برای رهایی از چنین وضعیتی، آدمی نیازمند فرمانده مطاعی است تا همگان را در سایه خود محفوظ و آسوده گرداند (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۴۸۶). افزون بر آن، نراقی فراتر از تحلیل ماهیت انسان به تجربه تاریخی نیز استناد می‌کند. از نظر او اگر پادشاهان هنگامی که سرزمینی را به تصرف خود درمی‌آوردند، بی‌درنگ و مستعجل حاکمی را برای تدبیر آن تعیین نکنند، مورد ملامت قرار می‌گیرند و عملاً تلاششان منجر به نافرمانی می‌شود (همان: ص ۴۶).

۲-۳. بافت سلطانی حکومت

اما آنچه در ورای ضرورت حکومت، اهمیت نظری دارد، بافت حکومت است که در آثار نراقی و کشفی مورد توجه قرار نگرفته است. یعنی معلوم نیست در ذهن آنان چه تصویری از حکومت وجود دارد که آنگاه از ضرورتش حمایت می‌کنند. آیا مراد آنان از حکومت، ساختاری شبیه خلافت است؟ آیا مراد آنان از حکومت ساختاری شبیه سلطنت است؟ یا اینکه هیچ یک از این موارد مرادشان نیست و تعیین معنایی آن را به عرف واگذار کرده‌اند؟ مروری بر آثار نراقی و کشفی نشان می‌دهد که آنان تصویر دقیقی از بافت حکومت در اختیار ما قرار نمی‌دهند. آنچه در ورای این تأمل وجود دارد، آن است که نراقی و کشفی در

درون نظمی زندگی کرده‌اند که از آن می‌توان به نظم سلطانی یاد کرد. مراد از «نظم سلطانی» در این پژوهش، «حکومت سلطانی» نیست. به نظر می‌رسد که مترادف بودن واژه سلطان، پادشاه و سلطنت در ادبیات فارسی، باعث یکسان‌سازی حکومت سلطنتی با نظام سلطانی در نزد بسیاری شده است، در حالی که اینچنین نیست و نسبت معناداری میان آن دو مفهوم وجود ندارد. حکومت سلطانی که معمولاً در رژیم‌های سلطنتی تبلور می‌یابد، دارای مبانی، اصول و ساختار تعریف شده‌ای است که با نظم سلطانی مترادف ندارد. مبانی حکومت سلطنتی براساس توانایی، نژاد، تجربه، اصل و نسب است، و شاه از طریق ساختارها و نهادها، سلطنت خود را تداوم می‌بخشد. اما آنچه در حکومت‌های موروثی - سلطنتی اهمیت دارد آن است که این نوع حکومت، براساس سنت‌ها، ساختار، باورها و معیارها عمل می‌کنند و پادشاه در آنها نه «معیار حکومت»، بلکه «عامل حکومت» به‌شمار می‌آید، در صورتی که در مدل سلطانی، حاکم، معیار حکومت می‌شود و از سلطنت و نظام سلطنتی فراتر می‌رود و چون یک اصل می‌شود (فراستی، ۱۳۹۷: ص ۱۵۴).

از این‌رو، نظم سلطانی برخلاف سایر مدل‌هایی که تاکنون بشر تجربه کرده است را نمی‌توان به عنوان یک مدل مطرح کرد. مهم‌ترین ویژگی مدل سلطانی، «شخص‌گرایی» است که می‌تواند در قالب‌های متعددی از جمله سلطنت، جمهوری، ولایت و خلافت، خود را نشان دهد. شخص‌گرایی سبب می‌شود که ساختار هرم قدرت به صورت یک مثلث تحلیل شود. در رأس هرم، شخصی قرار دارد که مشروعیت اقتدار از او ناشی می‌شود؛ اعم از اینکه فرد مذکور، توانا یا ناتوان، عادل یا خودکامه باشد. این بدین معناست که نظام سلطانی با «خودسری» تلازم ندارد و می‌تواند مصادیق متعددی به خود گیرد. خودسری بدون اینکه جزء ذاتی این نظام باشد، بیشتر وصفی است که بر آن عارض می‌گردد. البته در شرایطی که فردی مثل معصوم(ع) و یا فقیهی عادل بر آن حکمرانی کند، می‌تواند از این عارضه‌رهایی جوید و نظمی عادلانه برپا نماید. از این‌رو، نظام سلطانی نه با توارث مترادف دارد و نه با خودسری تلازم؛ بلکه نظمی است که در آن ساختار قدرت به صورت سنتی چیده شده و فرد حاکم منشاء و منبع همه امور است. در این نظم، حاکم، مکان اصلی تعیین و تنظیم امور است و هیچ نظم و ساختاری حجیت ندارد، مگر اینکه او آنها را برگزیند. این در حالی است که در نظم‌های مدرن، مشروعیت همه امور به شخص حاکم ختم نمی‌شود و مردم به طور مستقل یا ترکیبی در مشروعیت بخشیدن به نظم سیاسی ایفای نقش می‌کنند (همان).

۴. تمایزات خاص حکومت

۴-۱. تفاوت در نگاه به حکومت

با توجه به آنچه در عموماً اندیشه سیاسی کشفی و نراقی آمد، اکنون می‌توان به تمایزات آن درباره حکومت پرداخت. بی‌تردید، هر دو از منظری یکسان به تحلیل حکومت نپرداخته‌اند. نراقی رویکردی فقهی به موضوع حکومت داشت و کشفی از منظری عرفانی به تحلیل این موضوع پرداخت. پیش از این نیز اشاره شد که کشفی اهل مکاشفه بود و حتی ادعا می‌کرد ۷۵ بطن از بطن قرآن را کشف نموده است (مصاحب، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۲۲۲۵). بی‌دلیل نبود که اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات دوره ناصرالدین شاه، او را از اجله علمای جامعین مابین علم و ایقان و ذوق و عرفان می‌خواند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷: ص ۱۵۶). بررسی آثار کشفی مثل سنابرق و اجابه المضطربین، بویژه تحفه الملوک- که آخرین اثر حکمت نظری و مدنی عالمان شیعی در دوره معاصر است- نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی او به طرز بنیادین عرفانی است و حتی بر آموزه‌های فقهی او نیز تأثیر نهاده است. در نظر او، شناخت حقیقی، تنها از طریق عقل متصل میسر است. عقل هنگامی به شناخت حقیقی دست می‌یابد که از تقیّدات دنیوی خود رها شود (کشفی دارابی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۳).

از نظر کشفی، رسیدن به این شناخت تنها از طریق حکمت ممکن است، اما او گوشزد می‌کند که حکمت به تعلیم و تعلّم و درس خواندن و طلب نمودن از افواه الرجال حاصل نمی‌شود، بلکه این موهبت و عطیه‌خداایی است از برای مؤمنین و دوستانی که مشغول نساخته‌اند بواطن خود را به غیر حبیب خود و خدای خود (فراستی، ۱۳۷۸: ص ۴۵). از نظر کشفی، «حکمت» از طریق زهدگرایی و رغبت در آخرت و عشق به تعالی حاصل می‌شود. بنابراین، قوه حکمیه کشفی نه در مغز و استدلال‌ات روانی انسان، بلکه در قلب و سیر و سلوک‌های درونی قرار دارد. در واقع حکمت کشفی، با «کشف و الهام» به دست می‌آید (زارعی، ۱۳۸۴: ص ۴۲). روشن بود که مراد کشفی از حکمت، چیزی غیر از فلسفه است، هم‌چنانکه مراد او از عرفان چیزی غیر از تصوف بود. حکمت در نظر او، فارغ از معارف الهی و وحی نیست. در صورتی که فلسفه چنین است. عطف به چنین معرفتی، او با تقسیم علم به علم ظاهر و علم باطن، عالمان را به سه گروه تقسیم می‌کند: عالم به علم ظاهر، عالم به علم باطن و عالم به علم هر دو.

کشفی از میان این سه گروه، تنها دو گروه اخیر و نیز تعدادی از گروه اول را ناجی و عالم حقانی می‌داند، اما معتقد است گروه سوم به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسند (کشفی دارابی، ۱۳۷۵: ص ۱۴۵).

بی‌تردید کشفی تحت تأثیر چنین رویکردی ویژگی‌های سخت‌گیرانه‌ای بر تصدّی فقیه در دوره غیبت قائل بود که نراقی به آن وسعت آنها را قبول نداشت. گرچه او به پیروی از اندیشه غالب فقهای شیعه از ولایت فقیه سخن به میان می‌آورد، اما همانند نراقی، علم را صرفاً فقه نمی‌دانست تا به راحتی فقهای معاصرش را نامزد تصدّی منصب ولایت بداند، بلکه او علم را حکمت قدسی می‌دانست و بر مختصات فقیه حاکم سختی روا می‌داشت. البته این به معنای عبور از فقه نبود، بلکه او تفقه‌ای را قبول داشت که با براهین استدلالی و به نیروی شهود متکی باشد. به عبارت دیگر، فقه در نظر کشفی، فقه استدلالی و شهودی بود و با فقه مصطلح در ادبیات نراقی تمایز اساسی داشت. مراد نراقی از فقه، همان نتایج اجتهادی فقیهان از منابع اربعه بود که نمی‌بایست با دانش دیگری خلط شود. نتیجه چنین رویکردی آن بود که نراقی اغلب فقیهان عصر خود را صلاحیت‌دار منصب ولایت می‌دانست، اما کشفی نسبت به همه آنان بدگمان است و در نتیجه از ایده ولایت فقیه فاصله گرفت و همگان را به دوری جستن از فقه شهودی متهم ساخت. این در حالی بود که نراقی با فاصله گرفتن از نگرش‌های عرفانی - که در آن دوره با رگه‌هایی از اندیشه شیخیه همراه بود - تلاش می‌کرد بر همان سنّت اجتهادی حوزه پایدار بماند و مسأله حکومت را براساس ادلّه لفظی آن تحلیل کند. برای او مهم آن بود که ثابت کند ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی بوده و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۵۳۶). به همین دلیل، او در اثبات چنین ولایتی بر فقیهان، نه اوصاف زائدی بر ادلّه آورد و نه بر فقیهان معاصرش خرده گرفت.

۴-۲. گونه‌های حکومت

پیش از این گفته شد که در اندیشه نراقی و کشفی، «حاکم» به دلیل اینکه در رأس مخروط قرار دارد، اهمیت بسیاری داشته و فساد و صلاح آدمیان به او وابستگی تام دارد. در واقع آن دو بدون اینکه از تأثیر ساختارها بر سرنوشت آدمیان سخن به میان آورند، بیشتر بر ماهیت شخص حاکم تأکید می‌کنند. از نظر کشفی، این فرد که در وضعیت آرمانی باید تجلّی عقل باشد، در عصر حضور به پیامبر اسلام (ص) امامان شیعه (ع) اختصاص دارد و هر کس تحت فرمان او نباشد، حکومتش باطل قلمداد می‌گردد. در عصر غیبت نیز دولت آرمانی کشفی به دولتی انحصار می‌یابد که زعیمش با عقل کل در ارتباط بوده و همانند امام (ع) واجد دو رکن علم و سیف باشد. اما به دلیل اینکه او مصداقی از میان معاصرینش برای تصدّی این منصب نمی‌یابد، عملاً از آن عبور کرده و به تفکیک عرفیات از شرعیات تن می‌دهد و از مشروعیت سلطان عادل و

لزوم تبعیت او از قاطبه عالمان حقانی در این دو حوزه حمایت می‌کند و در نهایت به حکومتی که از معیار هنجارهای او خارج شود، لقب جائر می‌دهد و در شرایطی که عزلش موجب فتنه و گسترش هرج و مرج نشود، ضرورت می‌بخشد. صورت اجمالی انواع حکومت از نگاه کشفی چنین است.

۱. حکومت در عصر حضور

۱-۱. مدینه الهیه اولی یا عصر نبوت

۲-۱. مدینه الهیه ثانویه یا عصر ولایت

۲. حکومت در عصر غیبت

۱-۲. حکومت مطلوب؛ ریاست حکمت

۲-۲. حکومت ممکن؛ ریاست افاضل

۳-۲. حکومت ناچار؛ حکومت جائر

مروری بر انواع حکومت در اندیشه سیاسی کشفی نشان می‌دهد که او حکومت را به اعتبار حاکم تقسیم می‌کرد و مطلوبیت‌ها و انتظارات خود از دولت را به نوع حاکم منتقل می‌نمود. دولت آرمانی او در عصر حضور و غیبت، حاکمی است که یا خود تجلی عقل باشد، مثل نبی (ص) و امام (ع) و یا متصل به عقل باشد، مثل فقیهی که مورد تأیید ارواح ملکوتیه باشد. اما او به دلیل اینکه چنین فقیهی را نمی‌یابد، به ریاست افاضل تن می‌دهد و آن را مطلوب ممکن خود در عصر غیبت می‌داند و البته برای مشروعیت آن نیز ادله‌ای درون دینی اقامه می‌کند و از نیابت خاصه آن سخن به میان می‌آورد. ایده‌ای که در میان معاصرینش مثل نراقی طرفداری ندارد.

تقریباً شبیه همین تقسیم‌بندی را نراقی دارد، اما با اختلاف رویکرد و تفاوت در تعبیر. نراقی نیز حاکمیت پیامبر (ص) در مدینه و امام معصوم (ع) در کوفه را حاکمان واقعی می‌داند و بر مردم واجب می‌انگارد که از این ذوات مقدسه تبعیت کنند (نراقی، ۱۴۱۷ق: ص ۵۲۹). این بدین معناست که حاکمیت حق آنان بوده و هر کس به جای آنان حکمرانی نماید، غاصب و جائر است (نراقی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۴، ص ۲۲۷).

نراقی در آثارش از این حاکمان واقعی به امام الاصل، الامام العادل، سلطان عادل، سلاطین الانام، و لاه الامر و اولی الامر تعبیر می‌کند. با این همه، حکومت مطلوب نراقی در عصر غیبت، ولایت فقیه است. او به دلیل علاقه وافری که به این نوع از حاکمیت دارد، آن را به صورت مستدل در عوائد الایام بحث کرده

است. از نظر او، فقهای جامع شرایط نائبان برحق امام زمان (ع) بوده و بر مردم واجب است که در امور مربوط به زندگی سیاسی از آنها اطاعت نمایند. صورت اجمالی انواع حکومت از نظر نراقی اینچنین است:

۱. حکومت در عصر حضور

۱-۱. حکومت نبی گرامی اسلام (ص) در یشرب

۲-۱. حکومت علوی در کوفه

۲. حکومت در عصر غیبت

۱-۲. حکومت مطلوب؛ ولایت فقیه

۲-۲. حکومت ممکن: سلطنت مأذون

۳-۲. حکومت ناچار؛ حکومت جائز.

مروری بر نظرات نراقی در باب حکومت نیز نشان می‌دهد که وی نیز صورت‌بندی تقریباً یکسانی در این باره دارد. وی با رویکردی کاملاً فقهی به انواع حکومت می‌پردازد و انتظاری جز برآوردن مطالبات فقهی از حاکمانش ندارد. نه سخنی از اتصال به عقل فعال می‌کند و نه در پی تأیید ارواح ملکوتیه است. این صورت‌بندی که مورد اتفاق بسیاری از عالمان شیعه است، نکته بدیعی در اندیشه نراقی ندارد، به جز اصرار او بر طرح ولایت فقیه در عصر قاجاریه. در واقع او اولین فقیهی بود که در آثار خود رساله‌ای مستقل درباره ولایت فقیه نوشت. در عین حال ملا احمد نراقی گفته‌های زیادی درباره سلطنت در کتاب معراج السعاده دارد. او وقتی از فتحعلی‌شاه نام می‌برد، او را با القابی چون بانی مبنای دین مبین و مروج شریعت المرسلین، تسلیم گلستان عدل، ظل ظلیل حضرت اله، المجاهد فی سبیل الله، صدرنشین محفل عنایات حضرت آفریدگار که آفتاب خاطر همایونش از بدو طلوع به ساحت ترویج شریعت غراء پرتو افکن، می‌خواند (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۳۴۸).

این تعاریف نشان می‌دهد که او به رغم اینکه اعتقادی وافر به مشروعیت ولایت فقیه در کتاب عواید الایام دارد، در کتاب دیگرش یعنی معراج السعاده، دولت قاجاری را مشروع دانسته و با آن رابطه دوستانه برقرار می‌سازد. این دوگانگی چگونه تفسیر می‌شود؟ آنچه مسلم است آن است که نراقی همانند بسیاری از فقهای آن دوره، نمی‌توانست در مقابل این واقعیت که سلطنت قاجاریه از گسترش مذهب تشیع حمایت و با رقبای فقیهان یعنی تصوف و شیخیه مبارزه می‌کرد، چشم ببوشد و با آنان از در غیر دوستی درآید. با این همه نراقی برای حل این مشکل، به مباحث پیشین خود یعنی عدالت بازگشت. او استدلال کرد که اگر

سلطانی عادل باشد و بتواند حتی به تقلید از یک فقیه به اجرای شریعت پردازد، ظل الله است و بدین گونه از ذیل مفهوم جور در عصر غیبت خارج می‌شود.

عین همین مسأله نیز درباره کشفی مطرح است. از یک سو او به ولایت فقیه معتقد است، اما از سوی دیگر نمی‌تواند توجه سلاطین قاجار به تشیع و علما را نادیده گیرد و حکومت آنها را نامشروع پندارد. با این همه او مسیر نراقی در مشروعیت‌بخشی به این حکومت را طی نکرد و هرگز از آنان نخواست تا با تقلید از مجتهدین، مشکل بی‌مشروعیتی آنان را جبران نماید. ابتکاری که به خرج داد این بود که با پیش نهادن شروطی حاضر شد مشروعیت نهاد عرفی را بپذیرد. به همین دلیل او با استناد به عهدنامه مالک اشتر و تعمیم دادن آن به تمام سلاطینی که بر طبق آن عمل می‌کنند، آنان را نائبان خاص امام خواند و بدین گونه در مقابل مستندات ولایت فقیه برای سلاطین عادل مستندی مستقل دست و پا کرد و بدین گونه آنها را حکومتی مشروع در غیاب امام زمان (ع) دانست.

۳-۴. مختصات حاکم در عصر غیبت

در میان آنچه در وجوه تمایز میان نراقی و کشفی بیان شد، مختصات فقیهی که قرار است در عصر غیبت تولی امور نوعیه را بر عهده گیرد. از نظر نراقی حاکم اسلامی در عصر غیبت باید ویژگی‌های مهم ذیل را داشته باشد:

(۱) فقاہت: مراد او از فقاہت، شناخت اسلام و احکام آن از روی اجتهاد است. وی در استدلال به ثبوت ولایت برای فقها در عصر غیبت، به روایاتی استناد جسته که در آنها فقاہت از شروط حاکم عصر غیبت شمرده شده است. مثل روایت مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه و توقیع شریف. در این روایات شیعیان در امور خویش در عصر غیبت به روایان حدیث که همانا فقها هستند، ارجاع داده شده‌اند. روایان حدیث در اندیشه فقها همانا مجتهدین می‌باشند (نراقی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۴، ص ۵۳۸).

(۲) عدالت: مراد نراقی از عدالت عبارت از بازداشتن خود از ستم به مردمان و دفع ظلم از دیگران به قدر امکان از ایشان و نگاه داشتن هر کس بر حق خود و... غالباً مراد از عدالتی که در اخبار و آیات ذکر می‌شود به این معناست (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۴۸۹).

(۳) شناخت مصالح: از دیگر ویژگی‌های شخص حاکم شناخت زمانه و مشکلات و مصالح امت اسلامی است تا با تدبیر خویش بتواند همه مشکلات را حل نماید.

(۴) امانت‌داری: از جمله ویژگی‌های حاکم اسلامی امانت‌داری است که در روایات اسلامی به آن اشاره

شده است. او فقیه را امین از سوی پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) می‌داند (نراقی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۴). آنچه آمد، تمام اوصافی بود که از نظر نراقی یک حاکم در عصر غیبت باید داشته باشد و البته شرط فقاہت روشن می‌کند که حاکم باید مجتهد بوده و احکام دین را از روی اجتهاد بشناسد. این در حالی است که کشفی، مجتهد واقعی را کسی می‌داند که علاوه بر اجتهاد، شروط دیگری هم داشته باشد. در واقع در سایه تجمیع این شروط است که او می‌تواند ریاست حکمت را برعهده گیرد:

۱) فراگیری علوم رسمی: مراد او، همان علوم ابزاری است که در فهم منابع اسلامی ایفای نقش می‌کند. این علوم همان علوم متداول در حوزه‌های علمیه است که از روزگار قدیم تاکنون در حوزه فراگرفته می‌شوند، مانند اصول، فقه، منطق و رجال.

۲) عدالت: مراد او از عدالت همان کیفیتی است راسخه و حالتی است ثابت‌ه در نفس انسان که صادر می‌شود به سبب آن، امور بر وجه استقامت و صواب و مانع می‌شود از صدور حرکات قبیحه و غیر حمیده و از ظهور افعال زشت ناپسندیده (کشفی دارابی، بی تا/ الف: ص ۹۸).

۳) تأیید ارواح ملکوتیه و حصول قوه قدسیه که شرح آن در بخش قبلی گذشت.

«کسی که به این درجه رسید و عدالت ملکه او شد، صاحب طریقه است و به حکم إنظر الی من کان منکم قدنظر فی حالنا و حرامنا و عرف إحکامنا فانی جعلته علیکم حاکما فالرأد علیه الرأد علینا و الرأد علینا الرأد علی رسول الله و هو علی حد الشرک ... مفترض الطاعه و حاکم ناس خواهد بود و تقلید او بر اشخاصی که به این درجه نرسیده‌اند واجب ... است چون که او نایب عام امام و بعد از امام مقتدای انام است» (کشفی دارابی، ۱۳۷۵: ص ۳۰).

اما نکته مهمی که کشفی را در صفات حاکم اسلامی از نراقی جدا می‌سازد، تأویلی است که او از مفهوم فقه دارد. به نظر وی اگرچه امروزه کسی را که بر علوم رسمیه اشراف دارد، فقیه می‌نامند، اما این اصطلاح جدیدی است که متأخرین باب کرده‌اند. در حالی که فقه مفهوم وسیع‌تری دارد و فقه مصطلح، بخشی از معلومات فقیه را تشکیل می‌دهد، نه همه آن را. در واقع فقه در لسان کشفی، مقسمی است که همه اقسام حکمت نظری و عملی را در بر می‌گیرد و فقه معهود در اصطلاح نراقی (عبادات، مناکحات و معاملات) شعبه‌ای از آن به‌شمار می‌آید. چرا که به دیده کشفی معنای فقاہت، علم و فهم است و فهم نیز جنس است برای تمام ده شعبه حکمت نظری و عملی. با این حساب، فقیه همان حکیم و حکیم همان فقیه است و بین آن دو تفاوتی وجود ندارد.

پافشاری کشفی بر تبیین چنین مفهومی از فقاہت بدین سبب است که او تلاش می‌کند تا دولت آرمانی خود در عصر غیبت را از طریق ارتباطش با عالم عقل به مدینه النبی (ص) نزدیک سازد و مشروعیت دولتش را در آن جستجو کند. به همین دلیل صرف دانستن علوم متداول را کافی نمی‌داند و با توسعه در مفهوم فقه، بر احراز قوه قدسیه نیز صراحت می‌ورزد و فقدان آن را فاجعه می‌داند. در واقع او به علت گرایش عرفانی نمی‌تواند براحتی بر علوم رسمی در حوزه‌های علمیه در احراز منصب ولایت بسنده کند و با نراقی هم‌مسلك شود (کشفی دارابی، ۱۳۷۵: ص ۳۰). به واسطه همین علم است که رابطه بین انسان و عالم عقل به وجود می‌آید. اگر همه این صفات و شرایط دشوار در فقیهی هویدا گردد، در آن هنگام است که به دیده کشفی او فرمانروای واقعی مومنان بوده و او همان کسی است که روایات اسلامی را درباره وی سفارش کرده‌اند. این نشان می‌دهد که دریافت کشفی از فقاہت با آنچه نراقی در سر دارد متفاوت است و فقیه مورد نظر او که شایسته حکومت کردن است، با فقیه مورد نظر نراقی تفاوت اساسی دارد. با این همه، کشفی اذعان دارد که دو عامل یعنی، حوادث گذشته تاریخ اسلام و کوتاهی فقیهان سبب شده تا چنین دولتی در درازای عصر غیبت رخ ندهد. از نظر وی در تاریخ این دوره، وقایعی رخ داده که مانع از اجتماع دو رکن علم و سیف در شخص واحد شده است. از سوی دیگر، دور نگاه داشتن فقیهان از سیاست سبب شد تا آنان به امور سیاسی توجه نکنند و دست از سلطنت و رکن سیفی بردارند و تنها به تحصیل علوم حوزوی بپردازند. از سوی دیگر سلاطین نیز به علت فراموش کردن هدف از برپایی دولت، تنها به نظام دادن امر عالم بسنده کرده و بدین صورت از تحصیل علم دین و اوضاع رسولی بازمانده و به سلطنت سفلیه روی آوردند. پس از انفکاک و مفارقت این دو رکن، دولت آرمانی، زمینه‌های تحقق خود را از دست داد و به تدریج رکن علم و سیف میان آن دسته از نخبگان تقسیم شد و مجتهدان حامل یک رکن و سلاطین متکفل رکن دیگر شدند. این حاکمیت دوگانه که به صورت مشارکتی اعمال می‌گردد، همان دولت ممکن است که کشفی در دوران پس از انفکاک به آن روی می‌آورد و به تعبیر او ریاست افاضل نام دارد. در این الگو، فقیهان بر شرعیات و سلاطین نیز بر امور عرفی ولایت دارند. علاوه بر این، کشفی برخلاف نراقی، سلطان را مآذون فقیه نمی‌داند و مشروعیتش را وابسته به فقیه نمی‌کند؛ چرا که هم سلطان و هم فقیه نیابتشان را از امام می‌گیرند و هر دو در مشروعیت خویش به یک منشاء بازمی‌گردند. منتهی با دو تفاوت، اول اینکه مجتهدین به طور عمومی و سلطان به طور خصوصی از معصوم نیابت دارند و دوم، فقیه، نیابت خود را از مقبوله حظله اقتباس می‌کند و سلطان از عهدنامه مالک اشتر. چیزی که نراقی به راحتی نمی‌پذیرد و اعتقادی به نیابت خاصه سلاطین عادل از امام ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

مقایسه میان نراقی و کشفی نشان داد که جهان‌بینی آنان به چه میزان در رویکردشان به حکومت در عصر غیبت تأثیر بسزایی داشته است. کشفی جهان‌بینی غیر فقهی داشت و در پی اتصال حاکم اسلامی با مراتب عقل بود. بی‌تردید، چنین اتصالی از مسیر علوم ظاهری میسر نمی‌شد و او مجبور بود به علوم باطنی روی آورد تا راهی به سوی حل این مشکل بیابد. این تلاش دو پیامد مهم داشت، نخست آنکه پیدا کردن فقیه‌ای که به این مقام رسیده باشد مشکل بود و دوم آنکه او را نسبت به فقیهان عصرش بدبین می‌نمود. در واقع او افزوده‌ای بر صفات حاکم می‌نهاد که نه مستند روایی داشت و نه مستند قرآنی. بلکه بیشتر براساس تجربه‌های عرفانی‌اش به چنین ایده‌ای رسیده بود. از این‌رو، تأکیدات او بر مجموعه‌ای اوصاف، راه را بر رسیدن دولت مطلوب شیعه در غیاب امام زمان (ع) می‌بست و یا حداقل از تکرار آن دوری می‌جست. از این‌رو، ایراد او بر نراقی ناروا بود. نراقی برحسب ظواهر ادله فتوی می‌داد و براساس آنها به نظریه‌ای در باب سیاست می‌رسید. ظواهر، حجت‌های ما در غیاب امام معصوم‌اند. آری، اگر معصوم زنده بود، سخن گفتن از باطن روا بود، اما وقتی او وجود ندارد، باید بر همین ظواهر ادله بسنده کرد و به نظریه‌ای دست یافت که مستندی در متون و منابع دینی داشته باشد. با این همه، نتایج سخت‌گیرانه کشفی کارگر شد و توانست تفکیک میان علم/سیف یا شرع/عرف را به عنوان اندیشه برخی از متفکرین عصر مشروطه بقبولاند و حوزه‌های متمایزی میان شرع-منصوصات- و عرف-غیر منصوصات- بوجود آورد.

منابع

- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (۱۳۰۷). المآثر والآثار. [چاپ سنگی].
- الگار، حامد (۱۳۵۹). نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- دوانی، علی (۱۳۸۱). مفاخر اسلام. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ج ۹.
- زارعی، سعدالله (۱۳۸۴). حکمت کشفی. کیهان فرهنگی، ۲۳۰: ص ۴۰-۴۳.
- فرازی، عبدالوهاب (۱۳۷۸). اندیشه سیاسی سید جعفر کشفی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- فرازی، عبدالوهاب (۱۳۹۷). گونه‌شناسی فکری سیاسی حوزه علمیه قم. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فیرحی، داود (۱۳۸۱). درآمدی بر اندیشه سیاسی نراقی. آینه پژوهش، ۷۳: ص ۷۶-۸۲.
- کشفی دارابی، سید جعفر (۱۳۷۵). میزان الملوك و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوک الخلائف. به کوشش عبدالوهاب فرازی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- کشفی دارابی، سید جعفر (۱۳۸۱). تحفه الملوك (گفتارهایی در باب حکمت سیاسی). به کوشش عبدالوهاب فرازی. قم: انتشارات بوستان کتاب، ج ۲.
- کشفی دارابی، سید جعفر (بی تا/ الف). اجابه المضطربین. بی جا: مطبعه حیدری.
- کشفی دارابی، سید جعفر (بی تا/ ب). کفایه الایتام فی معرفه الاحکام. قم: بی نا.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۴). دائره المعارف فارسی. تهران: انتشارات فرانکلین، ج ۲.
- نراقی، ملا احمد (۱۳۶۷). شنون فقیه. ترجمه سید جمال موسوی. تهران: بنیاد ثبت.
- نراقی، ملا احمد (۱۳۷۵). عوائد الایام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- نراقی، ملا احمد (۱۴۱۵ق). مستند الشیعه فی الاحکام الشریعه. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ج ۱۴.